



تفسير انجيل متى  
برای مشاوران مسیحی

**The Christian Counselors Commentary**  
**The Gospel of**  
**Matthew**

Jay E. Adams

نویسنده: جی آدامز  
مترجم: شاهرخ صفوی  
ویرایش: فرح صفوی

## بیش نویسن مترجم

جی آدامز بنیان گذار مکتب مشاوره مسیحی بود، و ما شاگردان او، دنباله آنچه آغاز کرده را ادامه می دهیم. کتابی که در دست دارید، آنچه مربوط به کمک به متقاضی می باشد را از طریق تفسیر انجیل (متی) برایمان فراهم ساخته است.

امیدوارم کتابی که در دست دارید باعث برکت شما بشود و پادشاهی خدا همانگونه که وعده داده (ارمیا ۴۹) در دل همه فارسی زبانان جهان جای بگیرد. آمین

شاهرخ صفوی

## فصل دوم

### متی ۲

۱: چون عیسی در دوران هیرودیسی پادشاه، در بیتلجم یهودیه به دنیا آمد، هان چند مغان از مشرق زمین به اورشلیم آمدند

۲: و پرسیدند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟  
زیرا ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم.»

فصل دوم کتاب مربوط به آنچه در هول و هوش تولد عیسی خداوند رخ داده می باشد. در این فصل، شاهد وقوع حادثی می باشیم که در عهد قدیم توسط انبیا پیش بینی شده بود، و بگونه ای نشان می دهد خدا با انسان چگونه رابطه ایجاد می کند. آمدن مغان (مجوسیان) و فرار عیسی از چنگال هیرودیسی از اهمیت زیادی برخوردارند.

مجوسیان که از ایران و بابل به آنجا آمدند، یقیناً بخاطر شایعات رایج آن زمان که فرماندار عالم، از یهودیه بر خواهد خواست و نشانه آن 'ستاره' خواهد بود که نام "ستاره او" را به خود گرفت (۲). ابتدا، اهمیتی که دارد در این است که دانیال که آمدن مسیح را پیشگویی کرد (دانیال ۹)، با مجوسیان شهر بابل رابطه داشت. احتمالاً از طریق پیشگویی کتابش بود که همه انتظارش را می کشیدند. سپس در تحقیقات نجومی خود متوجه نوری در آسمان شدند (و آن را 'ستاره' نامیدند)، و این شگفتی اعلام آمدن فرماندار عالم را می نمود. در اینجا نیاز مجوسیان را برای شناخت مسیح موعود و وسائل لازم برای دست یابی به آن را مشاهده می کنیم. انگیزه شناخت و دست رسی به رستگاری به حدی بود که سفر دراز مدت را متحمل می گردید. متقاضی باید انگیزه شناخت حقیقت را داشته باشد تا راه پر پیچ و خم را بتواند پشت سر بگذارد. از دیگر عجایب واقعه این است که ستاره کماکان جلوی آن ها حرلت می کرد و وقتی به مکان تولد طفل رسیدند، ستاره متوقف شد (۹). از آنجا که می دانیم ستاره در آسمان حرکت نمی کند، متوجه می شویم که روح القدس بوده که عامل حرکت ستاره و توقف آن نزد عیسی بود.

در این حکایت (آیات ۱ - ۱۲)، می بینیم چگونه خدا همه چیز را فراهم ساخت. یوسف و مریم فقیران مظلومی بودند. شکی نیست که پول زیادی نداشتند. اکثر آن را نیز خرج سفر به بیتلجم کرده بودند. حال لازم شده بود مسافتی حدود ۱۶۰ کیلومتر را طی کنند. چگونه چنین کاری امکان پذیر گردید؟ با آمدن مغان (و پیشنمای ایمان آوردن غیر یهودیان به انجیل)، تدارک سفر به اسرائیل فراهم گردید. آنچه مغان هدیه کرده بودند ارزش زیادی داشت که هزینه سفر به مصر و زندگیشان در آنجا را فراهم ساخت.

متقاضیان نیز وقتی در تنگنا بسر می برند باید بیاد محبت خدا نسبت به ایمانداران خود بشوند. خدا معمولاً به نحوی که کمتر انتظار آن می رود عمل می کند. در اینجا می توان نشان داد چطور خدا درب و تخته را با هم جور می کند تا خواست خود را انجام رساند. خدا کنار نشسته و در کار است. آنچه آفریده را دست خود دارد و وقایع را طوری تنظیم می کند تا نیزه های فرزندانش را تامین نماید. با داشتن چنین خدائی، هیچ متقاضی نباید ناامید و شکاک بوده باشد. بجای آن، باید جویای کار خدا در وجود خود باشد.

## متی ۲

۳: چون این خبر به گوش هیرودیس پادشاه رسید، او و تمای اورشلیم با وی مضطرب شدند.

۴: پس او همه سران کاهنان و علمای دین قوم را فرا خواند و از آنها پرسید: «مسیح کجا باید زاده شود؟»

۵: پاسخ دادند: «در بیت لحم یهودیه، زیرا نبی در این باره چنین نوشته است:

۶: «ای بیت لحم که در سرزمین یهودیه، تو در میان فرمانروایان یهود به هیچ روی کمترین نیستی، زیرا از تو فرمانروائی ظهور خواهد کرد که قوم من، اسرائیل، را شبانی خواهد نمود.»»

هیرودیس مرد شریری بود و بقدری نسبت به مغامش حسادت می ورزید که دو پسر خود بخاطر آنکه سلطنت را از او بگیرند کشت. حال می بینیم که کار ساده بود چند طفل نوزاد را در بتلحم و اطراف به قتل برساند. او به مغان دروغ گفت و این دورویی او را در مدارکی خارج از کلام نیز دیده شد. جالب این است که علمای دین نیز می دانستند عیسی در کجا به دنیا خواهد آمد، با این وجود اقدامی برای دیدن و یا پرستش او نکردند (۵ و ۶). کافران بودند که از جانب خدا مجذوب او گشتند. امروز نیز چنین وضعی را می بینیم.

هیرودیس و علمای یهود "مضطرب" شدند (پیش از این پیشوایان دین مسله با آمدن مسیح موعود)، و چنانکه خبر به همه رسید "تمای اورشلیم با وی مضطرب شدند" (۳). اما کسی را نمی بینیم به بتلحم برد، چگونه ایکه به دیدن یحیی تعمید دهنده رفتند تا او را ببینند و پرستش کنند. انگیزه نو ایمانان معمولاً بیشتر از ایماندارانی است که فکر می کنند تمام آنچه لازم است را می دانند. خودکفائی میان مسیحیانی که سالهاست با خدا راه می روند رایج است. چون تجربه چندان را داشته اند، بنظرشان کفاف زندگی را می دهد و انگیزه درخواست از خدا کم می گردد. به این شکل نیز، ارتباطشان با خدا کمتر می شود، و خواست های خدا ناکام می ماند. خود کفائی یکی از مسائلی است برای آنان که تجربیات زیاد خدا را دارند.

## متی ۲

- ۷: پس هیرودیس مغان را در نهان نزد خود فرا خواند و زمان دقیق ظهور ستاره را از ایشان جویا شد.
- ۸: سپس آنها را به بیتلحم روانه کرده، بدیشان گفت: «بروید و در باره آن کودک به دقت تحقیق کنید. چون او را یافتید، مرا آگاه سازید تا من نیز آمده، سجده اش کنم».
- ۹: ایشان پس از شنیدن سخنان پادشاه، روانه شدند. هان ستاره ای در مشرق دیده بودند، پیشاپیش آنها می رفت تا سر انجام بر فراز مکانی که کودک بود، باز ایستاد.
- ۱۰: ایشان با دیدن ستاره بی نهایت شاد شدند.
- ۱۱: چون به خانه در آمدند و کودک را با مادرش مریم دیدند، روی بر زمین نهاده، آن کودک را پرستش نمودند. سپس صندوقچه های خود را گشودند و هدیه هایی از طلا و کندر و مُر به وی پیشکش کردند.
- ۱۲: و چون در خواب هشدار یافتند که نزد هیرودیس باز نگردند، از راهی دیگر رهسپار دیار خود شدند.

شرارت را می بینیم که دارد رشد می کند. می دانیم نهایت شرارت نیز کشت و کشتار است. از درون (نهان) بر می خیزد. خود را پنهان می کند. چرا؟ چون زبانی در خود دارد. حکایت از شرارت بسیار است، ولی می بینیم که آن نیز، همانگونه که نیکوئی از درون جلوه می کند، شرارت هم بر درون هست و مایه خود را دارد. بله هر دو در کارند. در حالی که حکایت ورود ناجی انسان به گوش می رسد، شریر هم احساس خطر می کند و دست به کار می شود. او نیز غیرت دارد و بکار می اندازد. باید جلوی دشمنش (خدا) بایستد. ما چطور سعی می کنیم از شریر دور باشیم. ولی زمانی که مورد تجاوز قرار می گیریم، آنوقت از خود دفاع می کنیم. این جریان همان است که شریر می کند. به عبارتی می گوید، می خواهی خدا را بشناسی، بدان که شریر کنارت نشسته و موانع را یکی پس از دیگری ظاهر خواهد کرد.

این حرف ها را متی نمی زند، ولی برای ما مشاوران مسیحی این حرف ها گویای جریان کاریست که به آن اشتغال داریم. کلام خدا در یعقوب ۱: ۲ می فرماید، «ای برادران من، هر گاه با آزمایشهای گوناگون رو به رو می شوید، آن را کمال شادی بینگارید! زیرا می دانید گذشتن ایمان شما از بوته آزمایشها، پایداری به بار می آورد». هیرودیس مضطرب شده بود و مغان «بی نهایت شاد شدند» (۱۰).

اما روح القدس وارد صحنه شده بود. مردم (مغان) خبردار شده بودند و تعدادی به جانب او حرکت کرده بودند. در راه خدا قدم برداشته بودند. قدم برداشتند و در خواب روح القدس با ایشان تمام گرفت و هشدار خود را داد. قبل از آنکه آنته یافته بودند را از دست بدهند، راه را کج کردند (۱۲). دست از راه بر نداشتند. به راه افتادند، ولی به جانب شریر. نجات در کار بود. سلامتی در راه بود. روح القدس در خواب آمد و سلامتی را حفظ نمود. البته در آن زمان کلام خدا در دست نبود و خدا را در خواب و رویا و آسمان می

دیدند. اما در خصوص آنچه در کار بود، فرق ندارد. روح خدا بود که قدم بر عرصه جهان گذاشته بود و کفر شیطان بر آمده بود. اما خدا نگذاشت آنچه از او بود در دست شیطان بیافتد و اقدام لازم را انجام داد. بله، جنگ روحانی در کار بود و خدای آفریننده همه چیز، پای در میان گذاشته بود تا خود منجلا ب دنیا را پاک کند. تقدیس پای بر میدان گذاشته بود. اما اینجا می بینیم که شیطان ناکام ماند. خدا قوم خدا را محفوظ می دارد.

## فرار به مصر

### متی ۲

۱۳: پس از رفتن مغان، فرشته خداوند در خواب بر یوسف ظاهر شد و گفت:  
برخیز، کودک و مادرش را بر گیر و به مصر بگریز  
و در آنجا بمان تا به تو خبر دهم،  
زیرا هیرودیس در جستجوی کودک است تا او را بکشد.

۱۴: پس او شبانگاه برخاست،  
کودک و مادرش را برگرفت و رهسپار مصر شد،

۱۵: و تا مرگ هیرودیس در آنجا ماند.  
این واقع شد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود تحقق یابد که  
«پسر خود را از مصر فرا خواندم».

فرار و برگشت او از مصر نیز پیش گوئی شده بود (۱۵). یوسف مریم و عیسی را با خود به اسرائیل برد، ولی از آنجا که آرکلائوس از همان شرارت پدرش هیرودیس برخوردار بود، به ناصره رفت و عیسی در آن شهر بزرگ شد و او را ناصری می خواندند.

مشاهده می کنید که کار در دست خدا بود. مراحل مختلف با کمک افراد مختلف، در زمان های مختلف ترکیب یافتند تا منظور اجرا گردد. از طرف دیگر، می بینید چگونه خدا از فرزندان در مقابل شرارت شیطان حفاظت می کند. فرقی نمی کند شر کجا بوده باشد و یا تا چه حد خطرناک باشد، خدا حافظ جان فرزندان خود است. البته در صورتی که اطاعت از او نیز، صورت بگیرد. با اطاعت یوسف بود که جریان به راه افتاد. متقاضی با اجرای فرمان (اطاعت) خدا زمینه کار را برای روح القدس فراهم می سازد، و به این شکل خواست خدا در زندگی او انجام می گیرد. به یادشان بسپارید که در تمام شرایط زندگی فرزندان، خدا حضور دارد، حال چه آشکار و واضح باشد، یا نباشد.

مردم از نقاط مخیلف می آمدند تا ناجی را ببینند و پرستش کنند، البته بجز کاهنان اورشلیم، (شهر خدا). البته جای تأسف است، اما نشانه گر تغییر و تحول بزرگی بود که در راه بود. شکی نیست که به قوم خویش آمد، و قومش او را نپذیرفتند، اما کسانی که او را پذیرفتند، حق آن را داد که فرزندان خدا شوند (یوحنا ۱: ۱۱)، (۱۲). امروزه نیز چنین واقع می گردد. و با وجود آنکه پولس هشدار داد، شاخه های بیگانه ممکن است بخاطر غرور و جاه طلبی، قطع گردند (رومیان ۱۱: ۱۲). خادمان کلیسا از نفوذ شیطان در امان نیستند. البته وجود چنین اشکال ها را نمی توان قبول کرد، ولی منظور منجی ماست که در همه در کار است.



متقاضیانی هستند که کمبود و ضعف های خادمین کلیسا را بهانه می کنند که، ”اگر او نمی تواند، چگونه من می توانم؟“ باید برایشان روشن کرد که هر کس مسئول زندگی خودش می باشد در برابر خدا (صرف نظر از آنکه کشیش و خادمین چکار می کنند یا نمی کنند). و خدا می تواند اشخاص دیگری را بکار ببرد، حتی مجوسیان را (که کمتر انتظارش برده می شود)، تا خواست خودش را انجام رساند. در این فصل شاهد فلسفه تاریخ شده ایم، اگر می توانید اصولی را که متی اشاره کرده را ببینید، آن وقت می توانید متقاضی را با طریق کار روح القدس آشنا سازید. تاریخ، نشانه کار اوست.

## هیروودیس اطفال را می کشد

### متی ۲

۱۶: چون هیروودیس دید که مغان فریبش داده اند، سخت برآشفت و فرستاد، همه پسران دو ساله و کمتر را که در بیت لحم و اطراف آن بودند، مطابق زمانی که از مغان تحقیق کرده بود، بکشت.

۱۷: آنگاه آنچه به زبان ارمیا نبی گفته بود، به حقیقت پیوست که:

۱۸: «صدائی از رامه به گوش می رسد،

صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم.

راحیل برای فرزندانش می گرید

و تسلی نمی پذیرد،

زیرا که دیگر نیستند.»

این قسمت از حکایت بسیار تلخ است، ولی نیاز به گفتن دارد. اگر نیاز نبود، خدا فاش نمی کرد. حکایتی است از قتل عام. حکایت از نهایت زجر و افسوسی که ممکن است به شخصی وارد گردد. زخم درونیست که تنها خدا می تواند مرحم آن باشد. از جانب آن پدر و مادر می گوید، ”زیرا دیگر نیستند“. اینجا چه می توان گفت؟ هیچ. زیرا دیگر نیستند.

و میبینیم تازگی ندارد. خیرش را خیلی وقت پیش شنیده بودیم. اما کسی توجه نکرد! چطور ممکن است کسی از این فجایع خبر داشته باشد و اقدامی بر ضد آن انجام ندهد. چرا جلوی این بدبختی ها گرفته نمی شود. ”صدای شیون و زاری و ماتمی عظیم“ به گوش می رسد! حال می بینیم که خدا درب دل ما را از قدیم می گوییده تا ما را بیدار کند. اما ما نادیده گرفتیم و حال جور آن را باید بکشیم. تفسیر با خودمان است. به آنچه بر درون می گذرد توجه نمی کنیم. خدا با بارها با ما صحبت کرده، ولی ارزش به آن نداده ایم. فایده ندیده ایم، و حال نتیجه را می بینیم. شاید فکر می کنیم این صدای شیون و زاری و ماتم عظیم از ما نیست و نخواهد بود. بله همین را کسانی که قدیم شنیدند می گفتند. و حال باید خود آن را بشنویم. بیائید کمی به بازماندگان فجایع فکر کنیم

## بازگشت به ناصره

### متی ۲

۱۹: پس از مرگ هیرودیس، فرشته خداوند در مصر به خواب یوسف آمد  
۲۰: و گفت: «برخیز،

کودک و مادرش را برگیر و به سرزمین اسرائیل برو،  
زیرا آنان که قصد جان کودک داشتند، مردگ اند.»  
۲۱: پس او برخاست،

کودک و مادرش را برگرفت و به سرزمین اسرائیل رفت.  
۲۲: اما چون شنید آرکلائوس به جای پدرش هیرودیس در یهودیه حکم می راند،  
ترسید به آنجا برود،

چون در خواب هشدار یافت، رو به سوی نواحی جلیل نهاد  
۲۳: و در شهری به نام ناصره سکونت گزید.  
این واقع شد تا کلام انبیا به حقیقت پیوندد که گفته بودند  
"ناصری" خوانده خواهد شد.

کوچ کردن از مصر، نشانه خارج شدن اسرائیل از مصر بود (۱۵). مریم و یوسف از مرگ هیرودیس مطلع شدند، و موقع آن رسیده بود که به فلسطین برگردند. اما آرکلائوس که چندان بهتر از هیرودیس نبود بر جای او نشسته بود، و یوسف خانواده کوچک خود را به جانب ناصره براه انداخت، جایی که در قلمرو آرکلائوس نبود، عیسی در آن دیار بزرگ شد و او را ناصری صدا می زدند.  
می بینیم که خدا در کار بود. از ستاره او گرفته تا به بزرگ شدنش در کار بود. یکایک اعمال شیطان نیز شکست خورد. نباید از حقیقت غافل شد. شیطان زورش را می زند، ولی اگر خدا حضور داشته باشد، زورش بی فایده است. ممکن است زخم را جایی وارد کرده باشد (که می دانیم خواست خدا این نیست). ولی آنهم مرحم خدا را دارد. آن فرزندی که در قتل عام کشته شد را خدا دید. آن مادری که فرزندش طعمه شیطان شد را دید. درد او را خدا چشید و هتماً به داد آن پدر و مادر رسید. ما خدا را این چنین می بینیم و خواهیم دید. اما به خود نمی بالیم. خدا را شکر.